



ابوالفضل هادی منش

پیشوایان پاک دین علیهم السلام به دلیل بهره‌مندی از ویژگی عصمت و دوری از عصیان و اشتباه، برترین مریبان اخلاق برای انسان، به ویژه برای دوستان و پیروان خود به شمار می‌روند. ایشان، بهترین الگوی اخلاقی به دور از هر گونه کژی برای انسان‌اند. نوشتار حاضر، رهاوردی است از بررسی ۱۲ ویژگی اخلاقی امام مجتبی علیه السلام که در آستانه ولادت آن امام همام به خوانندگان گرامی تقدیم می‌شود.

اخلاق، دستمایه سترگ هدایت است. زندگی کوتاه دنیا در پرتو آموزه‌های اخلاقی، خود بهشتی برین می‌شود. انسان برای رسیدن به رشد، کمال و بالندگی اخلاقی به شناخت نیاز دارد. شناخت، گاه از راه تحصیل معارف اخلاقی و گاهی از راه شناخت نمونه‌های عملی و به تعبیر دیگر، الگوهای اخلاقی ایجاد می‌شود. قرآن، حدیث و سیره معصومان علیهم السلام برترین منابع شناخت معارف اسلام‌اند.

۱. عبادت

امام صادق علیه السلام در بیان حال معنوی ایشان می فرمود: امام مجتبی علیه السلام عابدترین مردم زمان خود بود. بسیار حج به صورت پیاده و گاه با پای برهنه به جای می آورد. همیشه او را در حال گفتن ذکر می دیدند و هر گاه آیه **(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا)** را می شنید، پاسخ می گفت: **(لَيْسَكَ اللَّهُمَّ لَيْسَكَ)** (خداوند! گوش به فرمان توام).^۱

آن امام همواره در قنوت نمازش، بسیار دعا می کرد و خدا را این گونه می خواند: «ای پناهگاه در ماندگان! فهمها در درک تو حیران و دانشها در برابر تو ناتوان و نارساست. تو پروردگار زنده و قیومی که جاودانه است. تو خود می بینی آنچه را که می دانی و در آن کار، دانا و بردبار هستی. تو بر آشکار ساختن هر پنهان،

قدرت داری و می توانی از انجام هر کاری جلوگیری کنی؛ بدون آنکه در تنگنا واقع شوی. بازگشت همه چیز به سوی توست؛ همان سان که آغاز آن از خواست تو سرچشمه می گیرد. تو آگاهی از آنچه در سینه ها پنهان می دارند. آنچه را خواسته ای اجرا شده است. آنچه را در خزانه غیب خودت بوده بر عقلها واداشته ای تا هر که ناپود شود، از روی دلیل آن کار ناپود شود و هر که زنده شود، از روی دلیل زنده شود. به راستی که تو شنا و دانایی و یکتا و بینایی.

بارخدا یا! تو خود می دانی که من از تلاش خود فروگذار نکرده ام تا هنگامی که برش تیغم از میان رفت و تنها شدم. در آن وقت از گذشتگان خودم پیروی کردم (صبر کردم) تا جلوی این دشمن سرکش و ریختن خون شیعیان را بگیرم تا اینکه حفظ کردم آنچه را اولیای من حفظ کردند. خشم خود را فرو بردم و به خواسته آنها تن در دادم. به راهی رفتم که می خواستند و هیچ نگفتم تا یاری تو

۱. بحارالانوار، محمد باقر مجلسی، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۴۰۳ ق، ج ۴۳، ص ۳۳۱.

فرا برسد که تو تنها یاور حق و بهترین پشتیبان آن هستی؛ گرچه این یاری تأخیر افتد و نابود شدن دشمن اندکی به درازا کشد.^۱

۲. ترس از خدا

هرگاه امام مجتبی علیه السلام وضو می گرفت، تمام بدنش از ترس خدا می لرزید و رنگ چهره اش زرد می شد. وقتی از او در این باره می پرسیدند، می فرمود: «بنده خدا باید وقتی برای بندگی به درگاه او، آماده می شود، از ترس او رنگش تغییر کند و اعضایش بلرزد.»^۲

هرگاه برای نماز به مسجد می رفت، کنار در می ایستاد و این گونه زمزمه می کرد: «إِلَهِي ضَيْفَكَ بِبَابِكَ يَا مُخْسِنٌ قَدْ آتَاكَ الْمُسِيءُ فَتَجَاوَزْ عَنْ قَبِيحِ مَا عِنْدِي بِجَمِيلِ مَا عِنْدَكَ يَا

کَرِيمٌ»^۳ خدایا! مهمانت به درگاهت آمده است. ای نیکوکردار! بدکار به نزد تو آمده است. پس از زشتی و گناهی که نزد من است به زیبایی آنچه نزد توست، درگذر؛ ای بخشاینده!

امام صادق علیه السلام فرمود: «كَانَ إِذَا ذَكَرَ الْمَوْتَ بَكَى وَ إِذَا ذَكَرَ الْقَبْرَ بَكَى وَ إِذَا ذَكَرَ الْبُعْثَ وَ النَّشُورَ بَكَى وَ إِذَا ذَكَرَ الْمَمَرَةَ عَلَى الصَّرَاطِ بَكَى وَ إِذَا ذَكَرَ الْفُرْضَ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ شَهَقَ شَهَقَةً يُغْشَى عَلَيْهِ مِنْهَا وَ كَانَ إِذَا قَامَ فِي صَلَاتِهِ تَرْتَعِدُ فَرَأَيْتَهُ بَيْنَ يَدَيْ رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَانَ إِذَا ذَكَرَ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ اضْطَرَبَ اضْطِرَابَ السَّلِيمِ وَ سَأَلَ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَ تَعَوَّذَ بِهِ مِنَ النَّارِ؛^۴ وقتی (امام حسن علیه السلام) به یاد مرگ می افتاد می گریست. هرگاه به یاد قبر می افتاد، گریه می کرد. وقتی به یاد قیامت می افتاد، ناله می کرد، هرگاه به یاد گذشتن از [پل] صراط می افتاد،

۱. مهج الدعوات، سید بن طاووس، دار الذخائر،

قم، ۱۴۱۱ ق، ص ۱۴۵.

۲. مناقب آل ائمه اطالب، ابن شهر آشوب، دارالأضواء،

بیروت، ۱۴۰۸ ق، ج ۴، ص ۱۲ و بحار الانوار،

ج ۲۳، ص ۳۳۹.

۳. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۷ و

بحارالانوار، همان.

۴. بحارالانوار، همان.

۳. همنشین با قرآن

آن بزرگوار، صوتی زیبا در قرائت قرآن داشت و علوم قرآن را از کودکی به نیکی می‌دانست. همواره پیش از خوابیدن، سوره کهف را تلاوت می‌کرد و سپس می‌خوابید. گفته‌اند در دوران زندگانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، شخصی وارد مسجد شد و از کسی درباره تفسیر شاهد و مشهود^۲ پرسید؛ آن مرد پاسخ داد: «شاهد، روز جمعه است و مشهود، روز عرفه.» از مرد دیگری پرسید؛ ولی او گفت: «شاهد روز جمعه و مشهود روز عید قربان است.»

سپس نزد کودکی رفت که گوشه مسجد نشسته بود. او پاسخ داد: «أَمَّا الشَّاهِدُ فَمُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله وَأَمَّا الْمَشْهُودُ فَيَوْمُ الْقِيَامَةِ أَمَا سَمِعْتَهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا^۳» شاهد محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا

می‌گریست. هرگاه به یاد عرضه اعمال بر خداوند می‌افتاد، ناله‌ای می‌کرد و از هوش می‌رفت. وقتی به نماز می‌ایستاد، بدنش در مقابل پروردگارش می‌لرزید. هرگاه بهشت و دوزخ را به یاد می‌آورد، مانند مارگزیده، مضطرب می‌شد و از خدا بهشت را می‌خواست و از آتش جهنم به او پناه می‌برد.

هنگامی که آثار مرگ در چهره‌اش آشکار شد، او را دیدند که می‌گرید. پرسیدند: «چرا می‌گریی؛ در حالی که مقام والایی نزد خدا و رسولش دارید و پیامبر صلی الله علیه و آله آن سخنان والا گهر را درباره شما فرموده است؛ شما که بیست مرتبه پیاده، حج به جای آورده و سه بار همه داراییهای خود را در راه خدا تقسیم کرده‌اید؟» در پاسخ می‌فرمود: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُ النَّاسِ لِيُخْلَقَ الْبَشَرُ مِنْ طِينٍ فَكَيْفَ يَدْرِي لِمَا يَدْعُو بِهِ كَلِمَاتُ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الْغَافِلِينَ^۴» به دو دلیل می‌گریم: از ترس روز قیامت و از دوری دوستانم.»

۲. بروج/۳.

۳. احزاب/۴۵.

۱. همان، ص ۳۳۲.

و مشهود روز قیامت است؛ مگر نخوانده‌ای که خداوند [درباره رسولش] می‌فرماید: ای پیامبر ما تو را گواه و بشارتگر و هشدار دهنده فرستادیم.»

و نیز درباره قیامت می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ﴾^۱ «آن روز، روزی است که مردم را برای آن گرد می‌آورند و روزی است که (جملگی در آن) حاضر می‌شوند.»

راوی داستان می‌گوید که پرسیدم: فردی که اول پاسخ داد که بود؟ گفتند: «ابن عباس.» پرسیدم: «دومی که بود؟» گفتند: «ابن عمر.» سپس گفتم: «آن کودک که از همه بهتر و درست‌تر پاسخ داد که بود؟» گفتند: «او حسن بن علی بن ابی طالب بود.»^۲

آن امام بزرگوار در خانه‌ای تربیت یافته بود که کلام خدا پیوسته سخن

آغاز و انجام آن بود؛ در خانه‌ای که پدر آن نخستین گرد آوردنده قرآن و اهل خانواده بهترین عمل کنندگان به آیات آن بودند.

۴. مهربانی

مهربانی با بندگان خدا از ویژگیهای بارز ایشان بود. آنس می‌گوید که روزی در محضر امام بودم. یکی از کنیزان ایشان با شاخه گلی در دست وارد شد و آن را به امام تقدیم کرد. حضرت گل را از او گرفت و با مهربانی فرمود: «برو تو آزادی!» من که از این رفتار حضرت شگفت‌زده بودم، گفتم: «ای فرزند رسول خدا! این کنیز، تنها یک شاخه گل به شما هدیه کرد، آن‌گاه شما او را آزاد می‌کنید؟» امام در پاسخ فرمود: «خداوند بزرگ و مهربان به ما فرموده است: ﴿وَإِذَا حُيْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا﴾»^۳ «هر کس به شما مهربانی کرد، دو برابر او را پاسخ

۱. هود/۱۰۳.

۲. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۴۵.

۳. نساء/۸۶.

همچنین آورده‌اند، روزی امام، مشغول غذا خوردن بودند که سگی آمد و برابر حضرت ایستاد. حضرت، هر لقمه‌ای که می‌خوردند، یک لقمه نیز جلوی آن می‌انداختند. مردی پرسید: «ای فرزند رسول خدا! اجازه دهید این حیوان را دور کنم.» امام فرمود: «دَعَا إِنِّي لَأَسْتَحْيِي مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَكُونَ ذُو رُوحٍ يَنْظُرُ فِي وَجْهِی وَ أَنَا أَكَلْتُ ثُمَّ لَا أُطْعِمُهُ»^۱ نه رهایش کنید! من از خدا شرم می‌کنم که جاننداری به صورت من نگاه کند و من در حال غذا خوردن باشم و به او غذا ندهم.»

۵. گذشت

امام بسیار با گذشت و بزرگواری بود و از ستم دیگران چشم‌پوشی می‌کرد. بارها پیش می‌آمد که واکنش حضرت به رفتار ناشایست دیگران، سبب تغییر رویه فرد خطاکار می‌شد.

در همسایگی ایشان، خانواده‌ای یهودی می‌زیستند. دیوار خانه یهودی،

گویند. سپس امام فرمود: «پاداش در برابر مهربانی او نیز آزادی‌اش بود.»^۱ امام، همواره، مهربانی را با مهربانی پاسخ می‌گفت؛ حتی پاسخ وی در برابر نامهربانی نیز مهربانی بود؛ همچنان که نوشته‌اند، امام گوسفند زیبایی داشت که به آن علاقه نشان می‌داد. روزی دید گوسفند، خوابیده است و ناله می‌کند. جلوتر رفت و دید که پای آن را شکسته‌اند. امام از غلامش پرسید: «چه کسی پای این حیوان را شکسته است؟» غلام گفت: «من شکسته‌ام.» حضرت فرمود: «چرا چنین کردی؟» گفت: «برای اینکه تو را ناراحت کنم.» امام با تبسمی دلنشین فرمود: «ولی من در عوض، تو را خشنود می‌کنم و غلام را آزاد کرد.»^۲

۱. مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۸.

۲. حیاة الامام الحسن بن علی علیه السلام، باقر شریف

القرشی، ج ۱، ص ۳۱۲.

۳. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۵۲.

پیشوایان پاک دین علیهم السلام به دلیل بهره‌مندی از ویژگی عصمت و دوری از عصیان و اشتباه، برترین مربیان اخلاق برای انسان، به ویژه برای دوستداران و پیروان خود به شمار می‌روند

همچنین داستان مشهوری است که درباره گذشت امام از بی‌ادبی مردی شامی است. خود آن شخص می‌گوید که به مدینه رفته بودم. مردی را دیدم که بر مرکبی گران‌قیمت سوار شده و لباسهای نفیسی پوشیده بود. از شکوه او خوشم آمد. پرسیدم: «او که بود؟» گفتند: «حسن بن علی بن ابی‌طالب.» وقتی نام علی را شنیدم، سینه‌ام دریایی از کینه و دشمنی علیه او شد. به او حسادت کردم که چرا علی باید چنین فرزندی داشته باشد؛ از اینرو،

شکافی پیدا کرده بود و نجاست از منزل او به خانه امام نفوذ کرده بود. فرد یهودی نیز از این جریان آگاهی نداشت تا اینکه روزی زن یهودی برای درخواست نیازی به خانه آن حضرت آمد و دید که شکاف دیوار سبب شده است که دیوار خانه امام نجس شود. بی‌درنگ، نزد شوهرش رفت و او را آگاه ساخت. مرد یهودی نزد حضرت آمد و از سهل‌انگاری خود پوزش خواست و از اینکه امام، در این مدت سکوت کرده و چیزی نگفته بود، شرمنده شد.

امام برای اینکه او بیش‌تر شرمنده نشود، فرمود: «از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که به همسایه مهربانی کنید.» یهودی با دیدن گذشت، چشم‌پوشی و برخوردار پسندیده ایشان به خانه‌اش برگشت، دست زن و بچه‌اش را گرفت و نزد امام آمد و از ایشان خواست تا آنان را به دین اسلام درآورد.^۱

می داند که بار رسالت را بر دوش چه کسی گذارد. تا اکنون تو و پدرت را بیش تر از همه مردم دشمن می داشتم؛ ولی اکنون شما دوست داشتنی ترین بندگان خدا نزد من هستید.»

سپس آن مرد به خانه امام مجتبی علیه السلام رفت و تا وقتی در مدینه حضور داشت، میهمان حضرت بود. از آن پس، از بهترین دوستان آن خاندان شد.^۱

گستره گذشت و مهرورزی امام، آن قدر پر دامنه بود که قاتل او را هم در برگرفت؛ همچنان که عمر بن اسحاق می گوید که من و حسین علیه السلام در لحظه شهادت، نزد امام مجتبی علیه السلام بودیم که فرمود: «بارها به من زهر داده اند؛ ولی این بار تفاوت می کند؛ زیرا این بار، جگرم را قطعه قطعه کرده است.»

حسین علیه السلام با ناراحتی پرسید: «چه کسی شما را زهر داده است؟» فرمود:

نزد او رفتم و با تندی گفتم: «تو پسر علی هستی؟» فرمود: «آری! فرزند اویم.» سپس من تا توانستم به او و پدرش ناسزا گفتم.

او صبر کرد تا سخنانم پایان یابد. سپس با خوشرویی از من پرسید: «به گمانم در این شهر غریبی. اگر به خانه نیاز داری، به تو خانه می دهم. اگر به مال نیاز داری به تو ببخشم. اگر کمک دیگری می خواهی، بگو تا انجام دهم. شاید مرا با شخص دیگری اشتباه گرفته ای. اگر جایی می خواهی بروی تو را راهنمایی کنم و اگر بارت سنگین است، در آوردن آن به تو کمک کنم. اگر گرسنه ای سیرت کنم. اگر برهنه ای، تو را بپوشانم. اگر بارت را به خانه من بیاوری و تا وقتی در این شهر هستی، میهمان من باشی، خوشحال می شوم. منزل من بزرگ است و برای آسایش تو فراهم است.»

مرد شامی با دیدن این همه گذشت و مهربانی، اشک شرمساری می ریخت و می گفت: «گواهی می دهم که جانشین خدا بر زمینی و خدا بهتر

۱. مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۹.

از او چه می‌خواهی؟ می‌خواهی او بکشی؟ اگر آن کسی باشد که من می‌دانم، خشم و عذاب خداوند بیش‌تر از تو خواهد بود. اگر هم او نباشد، دوست ندارم که برای من، بی‌گناهی گرفتار شود.^۱

۶ فروتنی

امام مانند جدش رسول الله صلی الله علیه و آله بدون هیچ تکبری روی زمین می‌نشست و با تهی‌دستان هم‌سفره می‌شد. روزی سواره از محلی می‌گذشت که دید گروهی از بینوایان روی زمین نشسته‌اند و مقداری نان را پیش خود گذارده‌اند و می‌خورند. وقتی امام حسن علیه السلام را دیدند، به ایشان تعارف کردند و حضرت را سر سفره خویش خواندند. امام از مرکب خویش پیاده شد و این آیه را تلاوت کرد: «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ» «خداوند خود بزرگ‌بینان را دوست نمی‌دارد (نحل/۲۳)». سپس سر سفره

آنان نشست و مشغول خوردن شد. وقتی همگی سیر شدند، امام آنها را به منزل خود فرا خواند و از آنان پذیرایی فرمود و به آنان پوشاک هدیه کرد.^۲

آن حضرت همواره دیگران را نیز بر خود مقدم می‌داشت و پیوسته با احترام و فروتنی با مردم برخورد می‌کرد. روزی ایشان در مکانی نشسته بود. برخاست که برود؛ ولی در این لحظه، پیرمرد فقیری وارد شد. امام به او خوشامد گفت و برای ادای احترام و فروتنی به او، فرمود: «ای مرد! وقتی وارد شدی که ما می‌خواستیم برویم. آیا به ما اجازه رفتن می‌دهی؟»

و مرد فقیر عرض کرد: «بله، ای پسر رسول خدا!»^۳

۱. «وَجَلُّ نَآكُلُ حَتَّىٰ اَكْتَفُوا وَعَاوَمَ اِلَىٰ ضِيَاغَتِهِ وَ

اَطْفَنَهُمْ وَكَسَنَهُمْ» بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۳۵۲.

۲. ملحقات احقاق الحق، سید نور الله مرعشی

التستری، مطبعة الاسلامیة، تهران، ۱۳۹۵ق، ج ۱۱،

ص ۱۱۴.

۱. اسد الغابة، ابن اثیر، دار احیاء التراث العربی.

بیروت، ۲۹۳ق، ج ۲، ص ۱۵.

و غذا خواستند. پیرزن نیز که انسان مهربان و میهمان‌نوازی بود، تنها گوسفندی را که داشت دوشید و گفت: «برای غذا نیز آن را ذبح کنید تا برای شما غذایی آماده کنم.» امام نیز آن گوسفند را ذبح کرد و زن از آن، غذایی برای ایشان درست کرد.

آنان غذا را خوردند و پس از صرف غذا از وی تشکر کردند و گفتند: «ما افرادی از قریش هستیم که به حج می‌رویم. اگر به مدینه آمدی نزد ما بیا تا میهمان‌نوازیات را جبران کنیم.» سپس از زن خداحافظی کردند و به راه خویش ادامه دادند.

شب هنگام، شوهر زن به خیمه‌اش آمد و او داستان میهمانی را برایش بازگفت. مرد، خشمگین شد و گفت: «چگونه در این برهوت، تنها گوسفندی را که همه دارایی‌مان بود برای کسانی کشتی که نمی‌شناختی؟»

مدتها از این جریان گذشت تا اینکه بادیه نشینان به سبب فقر و خشکسالی به مدینه سرازیر شدند. آن

امام، همواره، مهربانی را با مهربانی پاسخ می‌گفت؛ حتی پاسخ وی در برابر نامهربانی نیز مهربانی بود

۷. میهمان‌نوازی

آن گرامی، همواره از میهمانان پذیرایی می‌کرد. گاه از اشخاصی پذیرایی می‌کرد که حتی آنان را نمی‌شناخت؛ به ویژه، امام به پذیرایی از بینوایان علاقه زیادی داشت، آنان را به خانه خود می‌برد و به گرمی پذیرایی می‌کرد و به آنها لباس و مال می‌بخشید.^۱

در سفری که امام حسن علیه السلام همراه امام حسین علیه السلام و عبدالله بن جعفر به حج می‌رفتند، شتری که بار آذوقه بر آن بود، گم شد و آنها در میانه راه، گرسنه و تشنه ماندند. در این هنگام، متوجه خیمه‌ای شدند که در آن پیرزنی تنها زندگی می‌کرد. از او آب

۱. مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۶ و ۱۷.

جایگاه و ارزش میزبانی او را به سبب عمل نیکویش، پاس داشت. آن حضرت بارها درباره فقیرانی که از ایشان پذیرایی کرده بودند، می فرمود: «فضیلت با آنان است. پذیرایی شان اندک است و مالی ندارند؛ ولی برترند؛ زیرا آنان غیر از آنچه که ما را به آن پذیرایی می کنند، چیز دیگری ندارند و از همه چیز خود گذشته اند؛ ولی ما بیش از آنچه پیش میهمان می گذاریم، اموال داریم.»^۲

۸ بردباری

از سخت ترین دوران زندگانی با برکت امام مجتبی علیه السلام، دوران پس از صلح با معاویه بود. ایشان، سختی این سالهای ستم را با بردباری و صف ناشدنی اش سپری می کرد. ایشان در این سالها، از غریبه و آشنا سخنان زشت و گزنده می شنید و از خدنگ بی وفایی، زخم می خورد. بسیاری از دوستان به ایشان پشت کرده بودند. روزگار، برایشان به سختی می گذشت.

زن نیز همراه شوهرش به مدینه آمد. در یکی از همین روزها، امام مجتبی علیه السلام همان پیرزن را در کوچه دید و فرمود: «يَا أُمَّةَ اللَّهِ! تَغْرِيبِنِي؟ أَي كَنِيزِ خَدَا! أَيَا مَرَا مِي شَنَاسِي؟» گفت: «نه.» فرمود: «من همان کسی هستم که مدت ها پیش، همراه دو نفر به خیمه ات آمدم. نامم حسن بن علی است.» پیرزن خوشحال شد و عرض کرد: «پدر و مادرم به فدای تو باد!» امام به پاس فداکاری و پذیرایی

او، هزار گوسفند و هزار دینار طلا به او بخشید و او را نزد برادرش حسین علیه السلام فرستاد. او نیز همین مقدار به او گوسفند و دینار طلا بخشید و وی را نزد عبدالله بن جعفر فرستاد. عبدالله نیز به پیروی از پیشوایان خود، همان مقدار را به آن پیرزن بخشید.^۱ حضرت با این سپاسگزاری، هم از میهمان غریبی پذیرایی کرد و هم

۱. همان، ص ۱۶ و کشف النمة، علی بن عیسی الیربلی، بی تا، کتابفروشی اسلامیة، تهران، ج ۲، ص ۱۳۳. (با گزینش).

۲. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۵۳.

خدا از گنااهش بگذرد. آری! پدر این مرد [با اشاره به امام مجتبی علیه السلام] در کار خلافت با من سرستیز داشت، خدا هم جانش را گرفت.»

امام فرمود: «ای معاویه! آیا از سخنان عایشه تعجب می کنی؟» معاویه گفت: «بله به خدا!» امام علیه السلام فرمود: «می خواهی عجیب تر از آن را برایت بگویم؟» گفت: «بگو.» آن حضرت پاسخ داد: «عجیب تر از این که عایشه تو را قبول ندارد، این است که من پای منبر تو و نزد پای تو بنشینم.»^۲

این بردباری تا جایی بود که مروان بن حکم - دشمن سرسخت امام - با حالتی اندوهگین در تشیع پیکر ایشان شرکت کرد و در پاسخ آنانی که به او می گفتند تو تا دیروز با او دشمن بودی، گفت: «او کسی بود که

ناسزا گفتن به حضرت علی علیه السلام شیوه سخنرانان شهر شده بود. هرگاه امام را می دیدند می گفتند: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُذِلُّ الْمُؤْمِنِينَ!» سلام بر تو ای خوار کننده مؤمنان.» در حضور ایشان، به هتک و دشنام امیرالمؤمنین علیه السلام زبان می گشودند و امام با بردباری و مظلومیت بسیار، هتاکها و دشنامها را تحمل می کرد.

روزی ایشان، وارد مجلس معاویه شد. مجلسی شلوغ و پر ازدحام بود. امام، جای خالی نیافت و ناگزیر، نزدیک پای معاویه نشست که بالای منبر بود. معاویه با دشنام به حضرت علی علیه السلام سخنش را آغاز کرد و درباره خلافت خودش سخن راند و گفت: «من از عایشه در شکفتم که مرا در خور خلافت ندیده است و فکر می کند که این جایگاه، حق من نیست.» سپس با حالتی تمسخرآمیز گفت: «زن را به این سخنان چه کار؟

۲. ناسخ التواریخ، میرزا محمد تقی سپهر، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۴۲ق، ج ۲، ص ۲۹۲.

۱. همان، ج ۷۵، ص ۲۸۷.

حضرت به خانه آمد و برای او ده هزار درهم فرستاد.^۱

امام حسن علیه السلام هیچ گاه سائلی را از خود نمی راند و هرگز پاسخ «نه» به نیازمندان نمی فرمود و تمامی جنبه های معنوی بخشش را در نظر می گرفت.

آورده اند روزی امام مجتبی علیه السلام شنید مردی در دعا با پروردگار خویش با گریه می گوید: «خدایا! ده هزار درهم به من روزی بده.» امام وقتی سخن او را شنید سریع از مسجد به خانه برگشت و به همان مقدار درهم از خانه برداشت و به او داد. مرد، بسیار خوشحال شد؛ اما وقتی خواست سکه ها را ببرد نتوانست آن را حمل کند. رو به امام کرد و گفت: «اکنون دو نفر را صدا بزن که این سکه ها را برای من حمل کنند.» امام، عبایش را از دوش برداشت و سکه ها را درون آن

بردباری اش با کوهها سنجیده نمی شد.^۱

۹. بخشندگی و برآوردن نیازهای دیگران

می توان گفت که بارزترین ویژگی امام مجتبی علیه السلام که بهترین سرمشق برای دوستداران او است، بخشندگی بسیار و دستگیری از دیگران است. ایشان به بهانه های مختلف، همه را از خوان کرم خویش بهره مند می ساخت و آن قدر بخشش می کرد تا شخص نیازمند بی نیاز می شد؛ زیرا طبق تعالیم اسلام، بخشش باید به گونه ای باشد که فرهنگ گدایی را ریشه کن سازد و در صورت امکان، شخص را از جرگه نیازمندان بیرون کند.

روزی حضرت مشغول عبادت بود. دید فردی در کنار او نشسته است و به درگاه خدا می گوید: «خدایا! هزار درهم به من ارزانی دار.

۱. زندگی دوازده امام، هاشم معروف الحسینی،

امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۳ ش، ج ۱، ص ۵۰۶.

۲. مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۷.

گذاشت و دستور داد تا آن را برای مرد ببرند؛ اما دیگر درهمی در میان نبود که به آن دو نفر بدهد. غلامان حضرت گفتند: والله ما عندنا درهم؛ دیگر [حتی] درهمی نداریم، امام فرمود: «لَكِنِّي أَرْجُو أَنْ يَكُونَ لِي عِنْدَ اللَّهِ أَجْرٌ عَظِيمٌ؛ اما من امید پاداشی بزرگ از نزد پروردگار خویش دارم.»

روزی خلیفه سوم در مسجد نشسته بود که مرد فقیری وارد مسجد شد. نزد او رفت و درخواست کمک کرد. عثمان به او پنج درهم داد. آن مرد نگاهی به سکه‌ها کرد و گفت: «مرا نزد کسی راهنمایی کن [تا کمک بیش‌تری به من کند].» عثمان او را به امام مجتبی علیه السلام که همراه حسین علیه السلام و عبدالله بن جعفر نشسته بودند، فرستاد و گفت: «نزد آن چند جوان برو و از آنها کمک بخواه.» فقیر نزد آنها رفت و نیاز خود را بیان داشت. امام حسن علیه السلام برای نمایاندن جنبه‌های تربیتی بخشش، از مرد

پرسید: «إِنَّ الْمَسْأَلَةَ لَا تَحِلُّ إِلَّا فِي إِحْدَى ثَلَاثٍ دَمٍ مُنْجِعٍ أَوْ دَيْنٍ مُقْرِحٍ أَوْ فَقْرٍ مُدْفِعٍ فَبِئْسَ أَيْهَا تَسْأَلُ؟ کمک خواستن از دیگران، تنها در سه مورد رواست: ۱. خون‌بهایی به گردن انسان باشد [و توان پرداخت آن نداشته باشد]؛ ۲. بدهی سنگینی داشته باشد [و از عهده پرداخت آن برنیاید]؛ ۳. درمانده‌ای باشد [که دستش به جایی نرسد]. تو کدام یک از این سه دسته هستی؟»

مرد فقیر سبب نیازمندی خود را بیان کرد. سپس امام حسن علیه السلام پنجاه دینار طلا به او بخشید. حضرت امام حسین علیه السلام به پیروی از ایشان و نیز رعایت جایگاه امامت، چهل و نه درهم و عبدالله بن جعفر نیز با همین انگیزه چهل و هشت درهم به او کمک کردند. عثمان با دیدن این جریان گفت: «این خاندان، کانون علم، حکمت و سرچشمه همه نیکیها هستند.»^۲

۱. بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۳۴۷.

۲. همان، ص ۳۳۳.

آن حضرت همواره دیگران را نیز بر خود مقدم می‌داشت و پیوسته با احترام و فروتنی با مردم برخورد می‌کرد

ابن عباس می‌گوید عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا! گویا فراموش کرده‌اید که در مسجد، قصد اعتکاف کرده‌اید.»^۱ حضرت فرمود: «نه فراموش نکرده‌ام؛ ولی از پدرم شنیدم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: " هر کس حاجت برادر مؤمن خود را برآورد، نزد خدا مانند کسی است که نه هزار سال، روزها روزه گرفته و شبها را به عبادت گذرانیده است."^۲

امام بر آوردن نیاز دیگران را در هر حالی در اولویت قرار می‌داد. ابن عباس می‌گوید که با حضرت مجتبی علیه السلام در مسجد الحرام بودم. آن جناب در آنجا معتکف و مشغول طواف بود. نیازمندی نزد ایشان آمد و عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا! به فلان شخص، مقداری بدهکارم و از عهده قرض او بر نمی‌آیم. اگر ممکن است [مرا کمک کنید].» امام فرمود: «به صاحب این خانه! [و اشاره به کعبه کرد] متأسفانه در حال حاضر، پولی در اختیار ندارم.» شخص نیازمند گفت: «ای فرزند رسول خدا! پس از او بخواهید که به من مهلت بدهد؛ چون مرا تهدید کرده است که اگر بدهی خود را نپردازم، مرا به زندان می‌اندازد. حضرت طواف خود را قطع کرد و همراه آن مرد به راه افتاد تا نزد طلبکارش برونسد و از او مهلت بگیرند.»

۱. انسان معتکف، پیش از پایان اعتکاف، جز برای کارهای ضروری نمی‌تواند از مسجد خارج شود.
 ۲. سفینه البحار، شیخ عباس قمی، کتابخانه سنایی، تهران، بی تا، باب الحاء.

۱۰. شجاعت

شجاعت، میراث ماندگار امیرمؤمنان علیه السلام بود و امام مجتبی علیه السلام وارث آن بزرگوار. در کتابهای تاریخی آمده است که امام علی علیه السلام در تقویت این روحیه در کودکانش، خود به طور مستقیم دخالت می کرد. شمشیرزنی و مهارتهای نظامی را از کودکی به آنان می آموخت و پشتیبانی از حق و حقیقت را به آنان درس می داد. میدانهای نبرد، مکتب درس شجاعت حضرت علی علیه السلام به فرزندانش بود.

با آغاز خلافت امام علی علیه السلام، کشمکشها نیز آغاز شد. نخستین فتنه، جنگ جمل بود که به بهانه خونخواهی عثمان بر پا شد. شعله های جنگ زبانه می کشید. امیرمؤمنان علیه السلام پسرش محمد بن حنفیه را فراخواند و نیزه خود را به او داد و فرمود: «برو، شتر عایشه را نحر کن.» محمد بن حنفیه نیزه را گرفت و حمله کرد؛ ولی کسانی که به سختی اطراف شتر عایشه را گرفته بودند، حمله او را

دفع کردند. او چندین بار حمله کرد؛ ولی نمی توانست خود را به شتر برساند. ناچار نزد پدر آمد و اظهار ناتوانی کرد. امام نیزه را پس گرفت و به حسن علیه السلام داد. او نیزه را گرفت و به سوی شتر تاخت و پس از مدتی کوتاه، بازگشت؛ در حالی که از نوک نیزه اش خون می ریخت. محمد حنفیه به شتر نحر شده و نیزه خونین نگریست و شرمنده شد. امیرمؤمنان به او فرمود: «شرمنده نشو؛ زیرا او فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله است و تو فرزند علی هستی.»^۱

امام مجتبی علیه السلام در دیگر جنگهای آن دوران نیز شرکت کرد و دلاوریهای بسیاری از خود نشان داد. معاویه درباره دلاوریهای او می گفت: «او فرزند کسی است که به هر کجا می رفت، مرگ نیز همواره به دنبالش بود (کنایه از اینکه ترس بود و از مرگ نمی هراسید).»^۲

۱. مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۱.

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، دار الفکر،

بیروت، بی تا، ج ۴، ص ۷۳.